

**ارث ، وصیت**  
**از نظر**  
**قانون مدنی ، قانون امور حسبی**  
**با**  
**کلیه مقررات مربوط دیگر**

قاسم بصری  
وکیل دادگستری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انتخاب عنوان فوق از دو جهت است: اول آنکه از قوانین و مقررات احوال شخصیه و ذاتی و از بدو تشکیل خانواده مجرا بوده و تمام ادیان با مختصر اختلافاتی توجه باین امر را اساس اداره اجتماع قرار داده و جامعه را در محدوده نظامات مذهبی و رعایت حقوق یکدیگر مکلف ساخته‌اند. جهت دوم اینست که اجرای قوانین ارث و وصایا از قوانین آمره و تکلیفی نیست که فقط دولت و قوه قضایی مسئول باشد، بلکه با اطاعت از احکام کتاب آسمانی قرآن مجید که اهم آنها آیات متعدد سوره بقره و نسا و مائده و آیات و سوره های دیگر در حقوق ورثه و احکام وصیت است و همه مردم باید در اجرای آنها صادقانه شریک مساعی نموده، حق و عدالت را اساس اجرای مقررات قرار دهند، بطوری که نظام خانه و خانواده و گردش عادلانه سرمایه متوفی نظم واقعی در برداشته باشد و هرگونه اختلاف و تشاجر دور از عدالت و نیت متوفی زیانهای مادی و معنوی به

بقای خانواده وارد ساخته و ثمره این زبان مع الواسطه و غیر مستقیم متوجه جامعه خواهد بود. بهمین جهت نگارنده ده سال قبل پیشنهادی به مقام وزارت تقدیم داشته که مورد توجه واقع و به شادروان سرابندی مستشار دیوانعالی کشور ارجاع شد. شادروان چند جلسه بنده رادعوت و قرار بود در زمینه پیشنهاد مزبور طرح قانونی تهیه شود که هر گاه کسالت جهت ایشان پیش نیامده بود و طرح مزبور اجرا می شد، شاید امروز سازمان مجهز و صندوق معتبری برای ترتیب و اداره امور صغار که سرمایه لایزال کشورند، تشکیل شده بود و البته با اجرای قوانین انقلاب و سپاه دانش و انقلاب آموزشی پایه گذاری تربیت جوانان انجام شده و توجه بامور صغار کشور و همکاری قضات و وکلا بادستگاههای مربوط وظیفه اجتماعی می باشد.

در این مقاله اینجانب کلیه قوانین و مقررات مربوط به ارث و وصایا را جمع آوری نموده در معرض توجه قرار می دهد. مقصود از تصدیق توضیح مشکلات قضایی، ضمناً اطلاع جامعه از تکالیف قانونی و همچنین بحث در تعارض قوانین و تناقض و ابهام و اجمال بعضی از مقررات بایکدیگر است که در جریان عمل برخورد نموده و همکاری استادان محترم در این مورد بسود اجتماع و سرعت جریان در دستگاه قضایی و بالاخره تطبیق دادن با اجرای کامل قوانین انقلاب در امور قضایی بر و کلای دادگستری فرض است.

بدو آ کلیه قوانین و مقررات مربوط به ارث و وصیت با قوانینی که با این دو ارتباط دارد، ذیلاً استخراج نموده به ترتیب توضیح می دهد:

مقررات قانون مدنی در باب ارث و وصایا .  
ماده ۷ قانون محاکم شرع و آیین نامه اجرایی آن مصوب آذرماه ۱۳۱۰ که قسمتی از آن پس از جلد سوم قانون مدنی و قانون امور حسبی عملاً نسخ و قسمت دیگر با اجرای جلد دوم قانون مدنی و اصلاح قوانین ثبت احوال عملاً نقض شد .  
قانون انحصار وراثت مصوب ۲۶ مهرماه ۱۳۰۹ که هنوز هم به قدرت قانونی خود باقی مانده است.

ماده ۲۲ قانون ثبت مصوب ۱۳۱۰ مجرا از اول سال ۱۱ با تعارضی که با ماده ۳۷۴ قانون امور حسبی دارد .  
قانون امور حسبی مصوب تیرماه ۱۳۱۹ علاوه بر اینکه قانون خاص است، مؤخر بر تمام مقررات مربوط به وصایا و امور صغار است.

تبصره الحاقی به ماده ۳۷۰ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۳۵ . با توضیح اینکه شق ۲ تبصره مزبور و ملاک پنجاه هزار ریال بجهت ترتیب باید معین شود .  
قانون مالیات بر ارث حاکم زمان قانون امور حسبی و قانون مالیات بر ارث مجرا از اول سال ۱۳۴۶ .

قانون الحاقی به قانون دیوان دادرسی دارای در مورد اعتبار دفاتر (بانکهای ایران، پیشه و هنر، کشاورزی) قائم مقام بانک استقراضی و اینکه اثبات نبودن ماترک بر عهده ورثه است، با حکم عام و تعمیم ماده مرقوم در تمام امور و ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی .

مقتضی است قبل از توضیح هر يك از شقوق هشتكانه مقدمه را مورد بحث قرار دهد، چه مقدمه مزبور مفتاح بحث تفصیلی درباره هر يك از شقوق بوده انگیزه بررسی هر يك را روشن می سازد.

در موارد تعارض بین قانون مدنی و قانون امور حسبی کدام يك متبع بوده و آیا احكام و ضابط قانون مؤخر جاری است یا خیر ؟  
فکر می کنم چون موضوع مربوط باحوال شخصی است و باید قوانین و قواعد حقوقی اسلام رعایت شود، در مقام تعارض قانون مدنی حاکم است . حتی خود مدون قانون امور حسبی باین مطلب توجه داشته و در کلیات قانون مزبور ماده ۴۲ اشاره نموده است، چنانچه در مقام اجرای این قانون تعارضی با قوانین مدنی و اصول مسلم احكام اسلام بر خورد شود، از دیوان عالی کشور طلب فتوی نمایند، چون مرجع عالی حل امور قضایی دیوان کشور است .

نکته دیگری که مقدمه محتاج توضیح است، آنکه تعارض بین قانون امور حسبی با قانون مدنی يك قسمت بجهت زمان و وضع قوانین و مقررات دیگر است که مقتضی تناقض بوده و بدیهی است در هر قسمت موارد تناقض را با جهت آن توضیح می دهد. ولی در مقدمه يك مطلب کلی توضیح می شود . در حقوق اسلام و قانون مدنی دین میت به تر که تعلق می گیرد و بنا بر این مدعی طلب باید وجود تر که را در زمان فوت اثبات کند. در صورتی که قانون الحاق به قانون دیوان دادرسی دارای در مورد مطالبات قایم مقام بانگ استقراضی و ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی برخلاف این اصول می باشد . ظاهراً مقررات مزبور تعارض دارد. ولی در معنی سبب این تعارض اقتضای زمان بوده است. چه بعد از طلوع اسلام ورثه مرد مسلمان، اعم از آنکه طلبکار از متوفی سند داشته یا نداشته، سعی می کردند دین متوفی را پرداخته بر ائت زمه واقعی و شرعی مورث خود را تحصیل کنند و فرضاً اقلیت معدودی بواسطه نداشتن دارای از متوفی باین تکلیف عمل نمی کردند، از جهت عسرت و نبودن تر که بود. ولی بعد از تشکیل

دیوان دادرسی دارای و اقدام بانگ ایران در صدد وصول مطالبات بانگ استقراضی بسبب مقوله نامه با دولت ایران بر آمدند. بواسطه گذشت سالها وفوت اکثر بدهکاران ورثه از این عنوان استفاده و بهمین جهت مواد الحاقی بقانون دیوان محاکمات دارای اضافه شد و این قانون و اساس آن سبب وضع ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی شد که هر گاه ورثه نخواهند مسئولیت پرداخت دیون مورث را بلحاظ اینکه زاید بر ماترک است، قبول کنند، باید یکی بعد از فوت بدفتر دادگاه بخش محل اقامت متوفی رد تر که را اعلام و در این صورت مسئول قروض متوفی نیستند و الا باید قروض متوفی را ولو زاید بر تر که باشد، بپردازند.

باتوضیح اخیر واقعاً ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی از مقرراتی است که حتی خواص از آن اطلاعی ندارند، تا چه رسد بافراد جامعه. و در این مورد حقاً و انصافاً عدم اطلاع باین مقررات اسقاط تکلیف می کند، زیرا درست است که بنا بقاعده ای می گویند، جهل بقانون رافع مسئولیت نیست، ولی این قاعده شامل امور کیفری بوده که در امور کیفری هم این اصل از لحاظ شمول طبقه بندی شده و شامل اعمال و جرایمی است که فطره مذموم باشد، نه جرایم و مجازاتها و غراماتی که در بعضی از قوانین کیفری گفته شده و حتی خواص هم اطلاع ندارند. مثل آنکه در ماده ۴۱ قانون قاچاق مصوب ۱۳۱۲ مجازات و جریمه هر یک از شرکا همان مجازات و جریمه مجرم اصلی مقرر شده و وصول تمام جریمه از هر یک موجب برائت زمه شریک نمی شود. مقصود از توضیح مزبور آنکه واقعاً بعضی از مقررات و قوانین شایسته آن است که بجامعه بطور روشن تفهیم شود، از جمله همین ماده ۲۴۹ قانون امور حسبی و چنانچه اجرای این ماده نسبت باقلیت خیلی محدودی که مورث آنها دارای ندارد، اجرا شود، دور از عدالت است.

باری تکرار قوانین و آیین نامه های مربوط و جرح و تعدیل

متعدد بقدری پراکنده و زیاد می باشد که با چند سال مطالعه مداوم به تمام آنها وقوف حاصل نخواهد شد و بعضی از مواد مزبور بنحوی است که فقط در جریان عمل می توان بموارد تعارض پی برد. کما اینکه فلسفه قانون وحدت رویه قضایی بر اساس همین مشکل تورم قوانین است و ضمن بحث نسبت به شقوق هشتگانه هم تعارض صوری و هم اشکالات عملی روشن می شود.

## ۱

قسمت اخیر جلد اول قانون مدنی در باب ارث وصیت را دو قسمت نموده: وصیت عهدی و وصیت تملیکی. بموجب قانون امور حسبی سه نوع وصیت قبول شده است: وصیت رسمی، وصیت خودنوشت و وصیت سری.

در باب تنظیم وصیتنامه عهدی بر طبق یکی از طرق مزبور اشکالی وارد نیست. اما با توجه بماده ۲۷۷ قانون امور حسبی و مقررات قوانین مالیات بر ارث يك وصیت سری چگونه می تواند قابل اجرا باشد؟ و چنانچه قابل اجرا شد، نتایج و ثمرات مترتب بر این امر بچه نحو ممکن است تحقق پذیرد؟ چون وصیت تملیکی مانند انتقال اموال غیر منقول باید در دفتر املاك منعکس گردد، چنانچه تشریفات مقرر برای تنظیم اسناد رسمی و نقل آن بدفتر املاك ملحوظ نشود، این چنین وصیتی با وجود وجه افتراق ماده ۷۱ باماده ۷۲ قانون ثبت و ماده ۱۲۹۰ قانون مدنی چگونه می تواند ضمانت اجرایی پیدا کند؟ وقتی برابر ماده ۴۷ و ۴۸ نقل اموال غیر منقول منوط به تنظیم سند رسمی است و حتی در ماده ۷۱ تصریح شده، این سند رسمی تا وقتی که بدفتر املاك منتقل نشود، نسبت باشخاص ثالث اعتبار ندارد، و بعد بر اساس همین دو ماده در ماده ۱۲۹۰ قانون مدنی تأکید شده، اسناد رسمی نسبت باشخاص ثالث اعتبار ندارد، مگر آنکه در خود قانون اعتبار آن نسبت باشخاص ثالث تصریح شده باشد، و مندرجات دفتر املاك است که نسبت باشخاص ثالث معتبر است، از این جهت بین قانون مدنی که در ۱۳۰۴ تصویب شده، با قوانین ثبت و قانون امور حسبی تعارض وجود

دارد و این تعارض آنچنان است که قابل مسامحه هم نمی‌باشد و حتی در بعضی موارد تنفیذ ورثه هم مؤثر نمی‌تواند باشد.

مثلاً کسی برای آنکه مالیات ندهد، با تنظیم وصیتنامه خود نوشت یا سری ثلث دارایی خود را بسود این و آن یا جهت خودش وصیت عهدی می‌کند و بعد در همان وصیتنامه نسبت بدو ثلث دارایی خود اقراریری بسود بعضی یا تمام ورثه خود می‌کند، براینکه مثلاً بقیه اموال من که بنام من سند مالکیت صادر شده، با پول فلان پسرم خریداری شده است و معنای مال او است. بعد از فوت ورثه این وصیتنامه را ابراز می‌گویند مالیاتی بما تعلق نمی‌گیرد و همه نیز آن را تنفیذ می‌کنند. اما قانون مالیات برارث مخصوصاً قانون اخیر آنرا نپذیرفته و حتی در مواقعی که مورث در زمان حیات خود دارایی خود را بصورت صلح معوض از ملکیت خود خارج کرده، نهایت وجه المصلحه یک‌دهم قیمت واقعی مورد صلح است، قانون آنرا صلح بلاعوض دانسته و تقویم ملک را در حین فوت واخذ مالیات صلح بلاعوض مقرر داشته با قید عدم معافیت از مقدار استثنایی. پس ملاحظه می‌کنیم، این مقررات با یکدیگر تعارض دارد و تعارض آن در بعضی موارد ولو ورثه تنفیذ کنند، قابل مسامحه نیست و مقررات مزبور بنحوی است که حتی خواص هم از آن اطلاعی ندارند و در مقام اصلاح قوانین از جمله قانون ثبت حقیقه شایسته است، این نوع اشکالات مرتفع شود، چه برای کسانی که از آن بی‌اطلاع بوده و با حسن نیت اسنادی تنظیم می‌کنند یا کسانی که با اطلاع از این مقررات از باب تضحیح حقوق مردم باین کیفیت دارایی خود را بخش می‌کنند.

## ۲

ماده ۷ قانون محاکم شرع مصوب آذر ماه ۱۳۱۰ و آیین‌نامه اجرایی آن رسیدگی را در امر صغار و وصایا به اختیار دادستان گذارده و در مورد اختلاف در اصل طلاق و نکاح و نسب بمحاکم شرع محول نموده است. این قانون هنوز هم غیر از آیین‌نامه اجرایی آن که بسبب وضع قانون مدنی و قانون امور حسبی

نسخ‌ضمنی شده، در مورد اختلاف در اصل طلاق و نکاح و نسب با جلد دوم قانون مدنی و قانون اصلاح ثبت احوال منافات دارد. وقتی قانون مزبور تدوین شد که ازدواج و طلاق در کشور ما رسمی نشده و وقایع اربعه به ثبت نرسیده و در اسناد سجلی وارد نشده و ماده ۹۹۹ قانون مدنی وجود نداشت. ولی فعلاً با وجود اینکه ازدواج و طلاق با سند رسمی تحقق و در اسناد سجلی قید می‌شود و یا شناسنامه بر طبق مقررات قانون ثبت احوال بصورت موالید با اظهار پدر و گواهی قابله صادر و در اسناد سجلی پدر و مادر قید می‌شود، دیگر ارجاع بمحاکم شرع در مواردی که یا ازدواج و طلاق در دفتر اسناد رسمی وارد شده و یا شناسنامه بصورت موالید با اظهار نامه پدر تنظیم گردیده و سند رسمی است، با وجود ماده ۷۳ قانون ثبت و ۱۲۹۰ قانون مدنی قاضی چگونه می‌تواند اسناد رسمی را کان‌لم‌یکن دانسته موضوع را بداد گاه شرع محول کند؟ و فرضاً داد گاه شرع برخلاف سند رسمی رأی داد و داد گاه نیز از حکم داد گاه شرع متابعت کند؟ هر گاه از حکم داد گاه شرع متابعت کند، نقض قانون نموده و در صورت عکس از متابعت حکم داد گاه شرع منحرف شده است! توضیح اینکه در یکی دو مورد دیوان عالی کشور با وجود طلاق نامه یا عقدنامه رسمی متابعت از آنرا لازم شمرده است؛ حال در مورد طلاق چنانچه زوجه مدعی فقدان شرط صحت شود یا مدعی رجوع گردد، چون در این موارد قول زن حجت است، می‌توان موضوع را بداد گاه شرع احاله نمود. ولی در مورد ازدواج که عقدنامه رسمی وجود دارد، آیا می‌توان دعوی مخالف آنرا پذیرفته بداد گاه شرع احاله نمود؟ ظاهر آخالی از اشکال نمی‌باشد. برخورد با قوانین و حل آن مشکل است، و باید اضافه کنم که واقعاً زحمت قضات و وکلای ایران خیلی سنگین است. فقط علم حقوق به تنهایی نمی‌تواند مفتاح قضاوت یا وکالت شود. این موضوع در کشورهای اروپا حل شده. قضاوت و وکالت تخصصی است و قاضی یا وکیل می‌تواند در چند مورد تخصص حاصل کند. ولی وکلای و قضات ایران هر روز با دعاوی مختلف مواجه‌اند و انجام وظیفه صحیح محتاج مطالعه مداوم تمام قوانین و انتخاب قانون مؤخر می‌باشد.